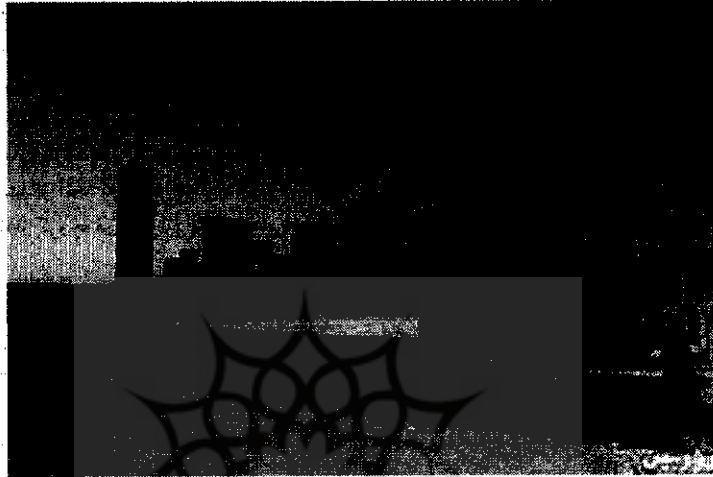




مقاله

تسخیر تاریخ

داریوش رحمانیان*



دوران مدرن بود روندی که در هیچ یک از تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و نظام‌های اندیشه و معرفت قدیم اتفاق نیفتاده و یا مجال نیافته بود. هرچند نمی‌توان و نباید منکر شد که بعضی از هسته‌های اولیه چنان اندیشه‌هایی در روزگاران پیشین - از جمله در تمدن‌های یونانی و ایرانی اسلامی - پدید آمده بود.

دانش تاریخ نیز در روزگار جدید همپای روند تحولات مورد اشاره، با دگرگونی‌های شگرف و بنیادین رویاروی شد، به گونه‌ای که یکسره شد جدا از آنچه در روزگار قدیم بود. در روزگار جدید موضوع، قلمرو و وظیفه تاریخ به تدریج دچار انبساط و فریبی گشته و از حد وقایع‌نگاری صرف خارج شد. نزد گروهی از متجددان، میدان تاریخ عرصه کنش و حضور نوع بشر و همه مردمان - نه فقط خواص و رجال بزرگ و شاهان - شناخته شد و توده‌باوری و مردم‌گرایی که از شاخصه‌های اصلی تجدد محسوب شده و در آن سیاست، اقتصاد و فرهنگ جدید، حصان انحصار خواص را شکسته و در آن رخنه انداخته است، در تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری سبک رایج شد. به دیگر سخن، زمینه‌هایی فراهم شد تا اندک اندک سنت کهن و غالب شاهنامه نویسی، [منظور شاهنامه فردوسی نیست] به روش نوین «مردم‌نامه نویسی» جای سپاردا اندک اندک توجه مورخان و دیگر اندیشه‌گران عرصه علوم انسانی و اجتماعی به مبانی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حرکت و پیشرفت تاریخ و تلاش برای دریافت قوانین این حرکت تکاملی جلب شد و روبرو افزایش نهاد (۱) دانش تاریخ، شاخه‌شاخه و تخصصی شد و همپای رشد و تحول دیگر علوم و فنون، روش‌ها و ابزار پژوهش در تاریخ نیز دچار دگرگونی و پیشرفت شد. دقت و کارآمدی دانش تاریخ

بند تو کروچه فیلسوف ایتالیایی در کتاب «تاریخ به مثابه سرگذشت آزادی» تقریباً بدین مضمون می‌گوید: روزگاری فلسفه ارجمندترین انواع معرفت و تاریخ خوارترین آنها بود، اما اکنون تاریخ لرجمندترین دانش‌هاست که بر فلسفه خط بطلان کشیده و خود بر جای آن نشسته است. البته این سخن کروچه - و نظایر آن - جای شرح و تفسیری فراتر از حد و حوصله نوشته حاضر دارد. اما به گمانم خواننده نکته‌یاب و ژرف‌اندیش با این سخن، خود به خود بحث معروف سنت، تجدد، قدیم و جدید را به یاد می‌آورد.

گویا قدیمی‌ترین پرسش از ارزش و اهمیت «هن تاریخ» همان است که ارسطو در کتاب «هن شعر» مطرح کرده است. در آنجا ارسطو ضمن قیاس تاریخ با شعر، تاریخ را از شعر فروتر می‌انگارد و استدلالش این است که تاریخ مشتمل بر امور محتمل جزئی (ممکن‌الوقوع) است، حال آن‌که شعر کلی است و بنابراین فلسفی‌تر! (۲) در تلقی ارسطویی حداکثر سودی که بر تاریخ مترقب می‌شود پند، اندرز و عبرت است. چنان‌که پیداست این نگرش - که تا روزگار جدید و حتی تا روزگار ما کمابیش بر اذهان چیزگی داشت و هنوز نیز در بسیاری جاها از جمله ایران ما چیرگی دارد - تاریخ را تا حد قصبه و داستان تنزل می‌دهد.

در روزگار جدید با پیدایش نحله‌ها و اندیشه‌هایی چون هیومنیسم و اندیشه ترقی و... و دگرگونی‌های شگرف و بنیادین در نظام تفکر و معرفتی، علوم انسانی و اجتماعی به تدریج و یکی پس از دیگری زاده شده، سر برآورده و بالیدند. زایش و بالندگی علوم انسانی و اجتماعی و باور آوردن روز افزون به آنها از اصلی‌ترین ویژگی‌ها و شاخصه‌های

**بحران در تفکر، دانش و آگاهی
تاریخی از اجزای اصلی بحران
عقلانیت و علت اصلی و بنیادین
بحران هویت است**

دی ویدمن ۱۳۸۶ خردادماه

روز به روز بیشتر می‌شد به گونه‌ای که نه می‌شد چون روزگار قدیم در آن به چشم قصه نگریست و نه می‌شد از اهمیت آن در شناخت آدمی غفلت و چشم‌پوشی کرد.

به نظر می‌رسید در اواخر قرن نوزدهم پایه‌ها و مایه‌های کافی برای افتادن فن تاریخ‌نگاری و تاریخ‌پژوهی به راه علمی شدن فراهم آمده است. ادعا این بود که مورخ وظیفه دارد حقیقت واقع گذشته را چنان که بوده و روی داده، بشناسد و بشناساند و اسناد، مدارک، لوازم، وسایل و فنون مورد نیاز برای انجام این وظیفه را نیز دست کم تا اندازه‌ای - در اختیار دارد! کار به آنجا کشید تاریخی که نزد ارسطو و پیروانش چنان خوار پنداشته می‌شد؛ نزد کسانی به مثابه مادر همه علوم انسانی و اجتماعی - یعنی علوم که موضوع مشترک همه انسان‌هاست - شناخته شد. از آن فراتر کسانی پیشنهاد کردند که نام همه این دانش‌ها «علوم تاریخی» نهاده شود چرا که همه آدمی را، به عنوان نوع و فرد و جامعه، در بستر تاریخی‌اش مطالعه می‌کنند و نه مجرد یا بیرون از تاریخ! چنین بود که در تلقی شماری از اندیشه‌گران مدرن، «علوم تاریخی» تاج سر علوم شدند و بر صدر نشستند از آنجا که موضوع‌شان انسان بود - انسان عینی متمین در تاریخ! سخنی که از گروهی در آغاز این نوشته نقل شد ناظر بر همین گونه تلقی‌هاست.

با درگونی‌هایی که در روزگار ما پدید آمده از جریان‌هایی چون جهانی شدن و پست مدرنیسم و شیوع شکاکیت‌گرایی و... در حال پیدایش است. در بسیاری از باورها و ایده‌های دوران مدرن، از جمله در آنچه مربوط به علوم انسانی - اجتماعی یا علوم تاریخی می‌شد، خلل افتاده و از بنیاد با تفکرات جدی رویاروی شده است. با این حال نوشته کوتاه حاضر جز در حد اشاره مجال ورود به این گونه مباحث را ندارد.

با توجه به سخن گروهی و شرح کوتاهی که در پی آن به عنوان مقدمه نوشته حاضر آمده، طرح این پرسش که ایران و جامعه ایرانی در کدام روزگار به سر می‌برد به جا و مهم خواهد بود. به دیگر سخن، اگر اوضاع علوم انسانی - اجتماعی یا به تعبیر دیگر علوم تاریخی، به عنوان یک شاخصه مهم و با معنا در سنجش درجه تجدد و ترقی جوامع مطرح و مورد قبول باشد، وضعیت ایران و تجدد ایرانی را چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟ گذشته از بعضی تلاش‌ها که در یکی دو دهه اخیر برای بهبود وضعیت این علوم به گونه‌ای پراکنده و نامنسجم انجام شده و در پاره‌ای وجوه نتایج نسبتاً مثبت نیز به بار آورده است، می‌توان گفت که وضعیت علوم مورد بحث به طور اعم و تاریخ به طور اخص همچنان وخیم و حتی در پاره‌ای موارد بحرانی است! با کمال تأسف می‌توان گفت علاوه بر خوارپنداری علوم انسانی و بویژه تاریخ، نزد عوام در تلقی بسیاری از خواص نیز تصور سنتی و ارسطویی همچنان چیرگی دارد. به طوری که بسیاری از خواص همچنان تاریخ را با قصه و داستان و کار مورخ را با کار قصه‌گو و قصه‌نویس یکی پنداشته و اشتباه می‌گیرند! در این نگرش حداکثر

سودی که از تاریخ انتظار می‌رود این است که منبع پند، اندرز و آینه عبرت باشد. چیزی که به آسانی از قصه و رمان نیز به دست می‌آید! در نتیجه این نوع از تاریخ‌نگاری، تاریخ در ایران همچنان خوارترین علوم است و به جایگاه و منزلتی که طبق گفته امثال کروچه در تفکر مدرن به دست آورده است نایل نشده است. بیماری مهلک «عوام‌زدگی» و هم‌زادش «عوام‌فریبی» تنها یکی از پیامدهای این وضعیت است و ناگفته پیداست در جایی که این بیماری شیوع و چیرگی داشته باشد ریشه فکر و فرهنگ خشکیده و در هیچ عرصه‌ای از رشد و بالندگی راستین خبری نخواهد بود. به همین سبب می‌توان به جرأت گفت که انحطاط، تفکر تاریخی و ضعف علوم تاریخی (انسانی - اجتماعی) از بازرترین نشانه‌های انحطاط و عقب‌ماندگی عمومی جوامع روزگار ماست. (۱)

به باور نگارنده، جامعه ایرانی از مشکلات یا به تعبیری از بحران‌هایی رنج می‌برد که به منزله یک میراث تاریخی از دل قرون و اعصار به روزگار کنونی رسیده‌اند و می‌توان آنها را در پنج وجه شناسایی و تبیین کرد: مشکل معیشت (اقتصاد)، مشکل مدیریت و سیاست، مشکل معنویت و اخلاق (که البته منظور خلل و سستی در روان، منش، شکاف و جدایی میان نظر و عمل است و نیاز به شرح تفسیری ویژه دارد که از حوصله نوشته کنونی بیرون است و به حال با آنچه که بعضاً بزرگواران ما شرحی گفته و مراد می‌شود تفاوت دارد)، (۲) مشکل هویت، مشکل تفکر و عقلانیت. مشکلات یا بحران‌های چهارگانه نخست میوه و نتیجه پنجمنی هستند. بحران در تفکر، دانش و آگاهی تاریخی از اجزای اصلی بحران عقلانیت و علت اصلی و بنیادین بحران هویت است. این بحران‌ها با مشکلات موجود تاریخی با یکدیگر رابطه دوسویه تعاملی دارند و به قوام و دوام یکدیگر یاری می‌رسانند. جامعه ایرانی با چنین میراثی به عصر جدید رسید و با مدرنیته غربی، مظاهر و عوارض آن برخورد کرد. چنین پیداست که ایران با چنین میراثی توان رویارویی با چالش‌های ناشی از پدیده‌هایی چون استعمار، جهانی شدن، جهانی‌سازی، قومیت‌گرایی و... را نخواهد داشت مگر این که بر حالت بحرانی مشکلات مورد اشاره چیره شود. شرط آن در گام اول نیز اصلاح وضعیت علوم انسانی و تلاش برای علاج بحران تفکر است. در ذیل فقط به پاره‌ای از خطرات و چالش‌های ناشی از وضعیت وخیم علوم تاریخی که هستی و موجودیت ایران را تهدید می‌کنند اشاره می‌کنیم.

ایرانیان حسب عادت، می‌بالند که از کهن‌ترین ملل جهان‌اند و دست کم حدود سه هزار سال تاریخ مدون دارند. نام ایران، به عنوان کشور، تاریخی در همین حد و حدود را در پشت سر دارد. (۳) ایران بزرگ تاریخی در طول تاریخ پرفراز و نشیب خویش بارها تن به یورش‌های بنیان‌کن بیگانگان داده و در این میان ایرانی گاه برای سده‌ها قدرت سیاسی را از کف نهاده و به دیگران واگذار کرده است. با این حال با وجود شکست‌های بزرگ تاریخی خویش است

ایران با وجود شکست‌های بزرگ در میدان‌های نظامی و عقب‌نشینی در عرصه جغرافیا همواره در میدان فرهنگ و تاریخ پیروز میدان بوده است و اگر در عرصه حکومت در ظاهر به فرمانروایی اسمی فاتحان گردن می‌نهاد، همواره در عرصه تاریخ و فرهنگ فرمانروایی می‌کرده است

ایران برای رویارویی با چالش‌های بنیان‌کنی که هویت و هستی تاریخی‌اش را تهدید می‌کنند به ابزار و فنون جدید نیازمند است. از جمله مهم‌ترین چیزهایی که ایران به آن نیازمند است علوم تاریخی زنده، پویا، هشپاری، آگاهی و توجه عمومی جدی همه ایرانیان به میراث در معرض تهدید و غارت تاریخی خویش است

جغرافیا همواره در میدان فرهنگ و تاریخ پیروز میدان بوده است و اگر در عرصه حکومت در ظاهر به فرمانروایی اسمی فاتحان گردن می‌نهاد، همواره در عرصه تاریخ و فرهنگ فرمانروایی می‌کرده است. (۸) این است راز آن امر شگفتی که از آن به معجزه استمرار فرهنگ و هویت ایرانی یاد کرده‌اند! اما در عصر جدید اوضاع کاملاً دگرگون شده است. از سویی ورود استعمار و قدرت‌های سلطه‌جوی غربی - که ماهیاً با همه مهاجمان پیشین متفاوت بود - و از سویی دیگر ورود مظاهر فرهنگ و تمدن جدید و از جمله ورود مفاهیم جدیدی چون ملیت، قومیت، دولت - ملت و... فرهنگ و هویت ایرانی را با چالشی بی‌سابقه روبرو کرد. ضعف مفرط ایران در رویارویی با استعمار و قدرت‌های اروپایی باعث جدا شدن پاره‌ای از سرزمین‌ها - در قفقاز و ماوراءالنهر و بخش‌هایی از افغانستان - شد. پدیده‌ای که در طول تاریخ و در دوره‌های فترت ایران بارها اتفاق افتاده بود، اما هیچ‌گاه منجر به پیدایش کشورها و ملت‌هایی با هویت جدید، آن هم در برابر هویت ایرانی نشده بود؛ که این‌بار چنین شد. هم منافع قدرت‌های سلطه‌جو و هم - و البته بسیار بیشتر - مقتضیات فرهنگ و تمدن مدرن وارداتی چنین اقتضا می‌کرد. برای نمونه از سیاست ایران‌ستیزانه روسیه تزاری و خلفش شوروی در سرزمین‌های قفقاز و ماوراءالنهر - یا به تعبیر جدید جعلی آسیای میانه - یاد می‌کنیم. توضیح آن که روس‌ها که پس از عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای در اجرای برنامه‌های خود برای چیرگی نام و تمام بر منطقه ماورای ارس و قفقاز با مانع مهمی چون فرهنگ ریشه‌دار ایرانی - برآمده و بر جای مانده از پیوستگی‌های کهن تاریخی و فرهنگی ایران زمین (ایران بزرگ) - رویاروی شدند در ترویج ایران‌ستیزی سخت کوشیدند و حتی از جعل و تحریف تاریخ و جابه‌جایی اسامی جغرافیایی فروگذار نکردند. سیاستی که شوروی نیز آن را به ارث برده و در دوره شوروی با شدت بیشتر ادامه یافت. نظایر همین گونه برنامه‌ها از سویی انگلیسی‌ها در سرزمین‌های زیر سلطه و نفوذشان پیاده شد و در دوره معاصر به‌عنوان یک میراث به سیاستمداران کاخ سفید نیز رسید. تلاش‌های

پیدا و پنهان در جعل، تحریف اسامی، عناوین جغرافیایی و معرفی بعضی از موارد ادبی، شخصیت‌های علمی، ابنیه، آثار باستانی و تاریخی به‌عنوان میراث فلان قوم یا فلان نژاد یا فلان کشور از سوی بعضی از اشخاص حقیقی و حقوقی وابسته به دستگاه‌های قدرت‌های بیگانه فرامتنقه‌ای از نمونه‌های تحریف و تسخیر تاریخ به نفع رژیم‌های قدرت منطقه‌ای و فرامتنقه‌ای است. (۹)

یک مسئله قابل توجه دیگر این است که در عصر جدید در جوار ایران و در بیشتر موارد درون ایران زمین تاریخی (ایران بزرگ فرهنگی کهن)، سرزمین‌هایی به‌عنوان کشور و محل زیست ملت‌های جدیدالولاده و نوظهور با نام‌های جدید پدید آمده‌اند که تقریباً هیچ‌یک به‌عنوان کشور و ملت پیش از صدسال تاریخ ندارند. دولت‌های این‌گونه کشورها در پروژه‌های ملت‌سازانه خویش به شدت به تاریخ احساس نیاز می‌کنند. در میان مؤلفه‌های سازنده ملت هیچ‌یک مهم‌تر و مؤثرتر و بنیادی‌تر از تاریخ

و خاطره‌های مشترک تاریخی و میراث فرهنگی نیستند. کشورهای نوظهور هر یک به دنبال سهم خود از موارث مشترک منطقه هستند. میراثی که بخش عظیمی از آن تا گذشت‌های نه‌چندان دور به‌عنوان میراث تاریخی ایران و ایرانی به‌شمار می‌آمد و تعریف می‌شد. اینکه ما چه بخوایم و چه نخواهیم با جنگ و جدالی بر سر تاریخ و در تاریخ رویه‌روایم. هر کس به گونه‌ای در تلاش است تاریخ را به نفع خود تفسیر و تسخیر کرده و بر آن فرمان براند. اگر تاریخ را به گونه یک سرزمین فرض کنیم می‌توان گفت که هم اکنون میان ملت‌ها و دولت‌ها بر سر فرمانروایی بر آن جنگ و جدالی تمام عیار در جریان است. گویی جریان موسوم به جهانی شدن نیز به جای آن که به این عارضه دوران وستفالیایی (پس از عهدنامه وستفالی در سال ۱۶۴۸ دولت‌های اروپایی طبق قراردادی مرزبندی‌های نوینی را به ثبت رساندند. این دوران به وستفالی و دوران تشکیل دولت - ملت‌ها معروف است.) پایان دهد به تندتر شدن آتش آن - دست کم در منطقه ما - انجامیده است. اینکه ما درباره ایران نه با تجزیه

جغرافیایی که پیش و پیش از آن با تجزیه تاریخی رو در روایم! اشاراتی به بعضی دیگر از وجوه این بحث مهم بویژه در سطح فرامتنقه‌ای لازم است؛ در تفکر مدرن وظیفه و هدف اصلی مورخ، کشف حقیقت واقع گذشته و شناساندن و تبیین آن شناخته می‌شد. در روزگار ما، پست‌مدرن‌ها بر این نگرش انتقادهای اساسی وارد کرده و آن را در شمار افسانه‌ها و خرافات دوره مدرن به‌شمار می‌آورند. از دید آنان چیزی به نام حقیقت یگانه قابل کشف گذشته وجود ندارد. آنچه هست گفتن‌هایی است که مورخان می‌آفرینند. در واقع مورخان هر یک به اقتضای ذوق و سلیقه و خواست و هدف خود گذشته را جعل می‌کنند! هم در نوشتن تاریخ و هم در خواندن آن، این خواست و ذهنیت ویژه نویسنده و خواننده است که حرف اول و آخر را می‌زند. گفتن‌هایی که مورخان می‌آفرینند در ربط با گفتن‌های مسلط و رژیم‌های حقیقت، رژیم‌های قدرت هستند خواه برای آنها و خواه علیه‌شان. در این دیدگاه، تاریخ از مورخان فرمان می‌برد. مورخان بر تاریخ فرمان می‌رانند و آن را تسخیر می‌کنند! (۱۰) پیداست که در

شبهات پست‌مدرن‌ها، مناقشه کردن آسان است و میدان بحث بسیار فراخ، اما نمی‌توان منکر شد که در دیدگاه آنها، بهره‌ای از راستی و حقیقت وجود دارد. برای نمونه آنچه که ادوارد سعید با پیروی از همین دیدگاه، درباره شرق‌شناسی غربی گفت اگر نه درباره همه آنچه که ذیل این عنوان می‌گنجد، دست کم درباره بخش‌ها یا انوعی از آن صدق می‌کند. در واقع همان گونه که ادوارد سعید با تیزبینی و ژرف کاوی در شماری از آثار خود نشان داده است غرب از راه بعضی تفاسیر ویژه در تسخیر تاریخ و فرهنگ جهانی به سود رژیم قدرت خویش کوشیده است و شرق را در چهره‌ای و یا به گونه‌ای ترسیم کرده که خود می‌خواسته است. (۱۱) چنان که امروزه نیز سیاست‌های جهانی سازان آمریکایی و غربی در آمریکایی سازی و غربی سازی جهان از همان شیوه بهره می‌جوید و در القای تفکر غرب مرکز، انگار کوشش‌های پیدا و پنهان دارد و در این جهت از انواع ابزار و فنون مدرن

ایرانیان تاریخی چند هزار ساله دارند، اما آن را نیندیشیده‌اند. یا به دیگر سخن از بازاندیشی آن متناسب با نیازهای عصر جدید بازمانده‌اند!

ببیندیشیم و بدانیم آنان که بر تاریخ گذشته حکم می‌رانند فرمانروایان اکنون و آینده‌اند!

اگر ما خود را در تاریخ و جغرافیای جهان کنونی و آینده تعریف نکنیم دیگران ما را به مقتضای منافع و اهداف خود تعریف خواهند کرد. در روزگار ما تجزیه کشورها از تاریخ آغاز می‌شود و به جغرافیا می‌انجامد

و فوق مدرن از سینما، تلویزیون و ماهواره و... بهره می گیرد. ۲۱۱۱: در بسیاری از فیلم‌ها، رمان‌ها و دیگر محصولات فرهنگی و هنری غربی - آمریکایی، این غرب است که به عنوان محور تاریخ جهانی معرفی می شود و دیگران حول محور او به گردش در می آیند و معنای هستی خود را از او می گیرند!

با توجه به آنچه به کوتاهی در این نوشته آمد پیداست که ایران برای رویارویی با چالش‌های بنیان‌کنی که هویت و هستی تاریخی‌اش را تهدید می کنند به ابزار و فنون جدید نیازمند است. از جمله مهم ترین چیزهایی که ایران به آن نیازمند است علوم تاریخی زنده، پویا، هشیار، آگاهی و توجه عمومی جدی همه ایرانیان به میزبان در معرض تهدید و خسارت تاریخی خویش است. آنچه که اکنون به عنوان دانش تاریخ در ایران داریم دین زمانی است که مرده و خود به تاریخ پیوسته است. از دیگر سوی آگاهی و هشیار تاریخی ایرانیان کنونی نیز به دلایل گوناگون به نسبت امکانات بالقوه موجود از سوی و خطرات و تهدیدهایی که هستی تاریخی و هویت ایرانی را با خطر نابودی روبرو می کند در حد و اندازه‌های لازم نیست. ۲۱۱: ایرانیان تاریخی چند هزار ساله دارند، اما آن را نیندیشیده‌اند. پایه دیگر سخن از بازاندیشی آن متناسب با نیازهای عصر جدید بازمانده‌اند! تاریخ نیندیشیده چه سه هزار سال چه صد هزار سال با تاریخ نداشته تفاوتی ندارد و چه بسا که بدتر نیز باشد. از یاد نبریم که گذشته چون غولی است که اگر ما برشانه‌های او نشستیم به همان اندازه بزرگ و نیرومند می شویم و اما اگر او بر شانه‌های ما نشست ما را زیر نیروی سهمگین خویش نیست و نابود می کند. نیز بپنداریم و بدانیم آنان که بر تاریخ (گذشته) حکم می رانند فرمانروایان اکنون و آینده‌اند! اگر ما خود زاد تاریخ و جغرافیای جهان کنونی و آینده تعریف نکنیم دیگران ما را به مقتضای منافع و اهداف خود تعریف خواهند کرد. در روزگار ما تجزیه کشورها از تاریخ آغاز می شود و به جغرافیا می انجامد.

مضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات

پی نوشت‌ها:

- ۱- Croci, Benedetto: History as The Story of Liberty, trans, Sylvia Sprigg Georg Allen & Unwin, ۱۹۶۱, p. ۲۵
- کالیگود نیز استقلال و اعتبار علمی تاریخ را به عنوان یک رشته تخصصی از شاخه‌های روزگار جدید می داند. ر. ک:
- Collingwood, R. G: The Idea of History, Oxford University Press, ۱۹۹۲
- آزین کوب، عبدالحسین: تاریخ در سرازور، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۲۷. این نکته گفتنی است که اخیراً کارلو گیتز بزرگ، مورخ ایتالیایی، در کتابی به نام «تاریخ، علم بیان و سنده» (منتشره به سال ۱۹۹۹) این نظر را که در یونان فلاسفه متبحر در فن بیان با تاریخ رابطه نداشتند و آن‌ها علم بیست می انگاشتند به نقد کشیده است. وی بر این باور است که حتی ارسطو نیز سنده یا گروه را اصل درونی فن بیان می داند که اصلی است برای تاریخ. پس فاصله چندانی میان فن بیان و تاریخ وجود ندارد. ر. ک: ذوبانی، تورج: کارلو گیتز بزرگ تاریخ‌دان معاصر، بخارا، شماره ۲۵، مرداد - شهریور ۱۳۸۱، صص ۲۱۸ - ۲۱۷.
- ۳- پولارد، سیدنی: اندیشه ترقی، ترجمه حسین اسد پور پورنفر، چاپ اول، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۶، ص ۱۰.
- ۱۰- گرایش به پژوهش در تاریخ اقتصادی - اجتماعی به عنوان یکی از نمودهای تجدید در فکر تاریخی ریشه و پیشینه‌های چند ساله دارد، اما نقطه اوج آن مکتب آدل و آثار مورخان است که مستقیم یا غیر مستقیم از آن مکتب تاثیر با الهام پذیرفته‌اند.
- ۲- می توان گفت این وضعیت باعث شده است که اصطلاحات «ایرانی»، دست کم در باره‌های پولارد و جوقسب، گرفتار نوعی رکود و تحطاب متعادل شده است! این چیزی است که می توان از آن به «اصطلاحات اصطلاح‌شناسی» تعبیر کرد. در اثر ذیل اشاراتی پراکنده به این قضیه وجود دارد. رحمانیان، درویش: تاریخ علت‌شناسی اصطلاح و عقیده‌های ایرانیان و مغربیان، چاپ اول، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۸۲.
- ۵- در این باره نیز اشاراتی به طور پراکنده در اثر یاد شده در بالا هست. بر این باورم که در اصطلاحات

ما «جامه‌شناسی اصطلاح و عقیده‌های» به ناز و بس دیگر مباحث و رویکردهای لازم و ممکن جیره شده و جایز بر آنها تنگ کرده است. از جمله مباحث و رویکردهای بر ابعثی که می‌بایست در اصطلاح‌شناسی ایرانی جا باز کند «روانشناسی اصطلاح و عقیده‌های» است که متأسفانه تاکنون مغفول مانده است!

۶- درباره تاریخچه نام و مفهوم یا ایده «ایران» و «ایران‌زمین» اثر ذیل مهم و خواندنی است: Gnoll Gherardo: The Idea of Iran an Essay on Its origin Roma, ۱۹۸۸

نیز: پایان نامه کارشناسی ارشد کتوم غضنفری با عنوان: «مفهوم جغرافیایی و فرهنگی واژه ایران» در متون اوستایی و پهلوی و کتیبه‌های ایران باستان، گروه تاریخ دانشگاه تهران به راهنمایی استاذ دکتر محمد باقر رفوی، سال ۱۳۸۶.

۷- هومان ۱۹۰: ایران شناس آلمانی در اشاره به کثرت و تنوع آثار تاریخ‌نگاری ایرانیان دوره اسلامی گفته است که ایرانیان به اندازه ریگهای کنار دریا تاریخ نوشتند! به گمان این سخن را می‌توان ناظر و نشانه‌ای بر فراموشی و جبرگی قاطع ایرانیان بر گذشته تاریخی و تاریخ‌نویسی شرق مسلمان - و حتی بخش‌های گسترده‌ای از شرق غیر اسلامی - در سده‌های میانه دانست.

۸- تلاش بعضی از ملت‌های نوظهور برای هویت‌سازی تاریخی برای خود از راه تصاحب کسانی چون زرتشت، خوارزمی، فارابی، یوحنا سینا، مولوی، نظامی گنجوی و حتی فردوسی و... با جمل و تحریف و جابه‌جایی اسامی جغرافیایی و هناریس تاریخی و... که گاه با همراهی و تحریک و در سوردی حتی با برنام‌ریزی و هدایت نیندا و پنهان قدرت‌های فرامنطقه‌ای و دم و دست‌های علمی و شبه‌علمی وابستگان همراه بوده و هست، نکته نیندیشیده‌ای است! کار لا تلاش برای تسخیر تاریخ است. جز اینها تلاش‌های پوشیده فراوان نیز هست که جز خبرگان و متخصصان اهل فن کمتر کسی را بر راز و رمز آنها و اهداف و مقاصدشان و پیامدهایشان آگاهی هست. برای نمونه می‌توان بر کتاب‌های درسی تاریخ در بعضی از کشورهای نو پدید اطراف ایران نظری افکند و جنگ هفتاد و دولت بر سر موارث تاریخ و تمدن منطقه را مدینه دید.

۹- برای مطالعه اجنبالی پاره‌ای از این مباحث می‌توانید به آثار ذیل رجوع کنید:

والش، دهبلی، ایچ: مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ - کار، ای، ایچ: تاریخ چیست؟ ترجمه حسن کاشفاد، تهران، خوارزمی، ۲۵۳۶ - نوذری، حسینی (ترجمه و تدوین): فلسفه تاریخ، چاپ اول، طرح نو، ۱۳۶۹ - استوفورد، مایکل: درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، چاپ اول، تهران، نشر نثری، ۱۳۸۲ - جنکینز، کیت: بازاندیشی تاریخ، ترجمه سخر صادقیان، چاپ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۶.

۱۰- ر. ک: سجده، ادولود: شرح فلسفی، ترجمه عبدالرحیم گراهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ - سجده، ادولود: فرهنگ و امپریالیسم، ترجمه اکبر لفسری، چاپ اول، تهران، توس (با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگری تمدن‌ها)، ۱۳۸۲. البته مفهوم شرق‌شناسی استعماری را نباید و نمی‌توان به کل شرق‌شناسی تعمیم داد؛ اما در باره شرق‌شناسی استعماری و این که بعضی مفاهیم محوری آن در خدمت تبلیغ ایدئولوژی استعمار بوده و هست نیز می‌توان تردید کرد. برای نمونه یکی از مفاهیم کلیدی شرق‌شناسی استعماری مفهوم مشهور «استبداد شرقی» و مفاهیم وابسته به آن از قبیل «استبداد ایرانی» و «استبداد آسیایی» است. در برابر چنین مفاهیمی «دموکراسی غربی» و «آزادی غربی» قرار دارد. هستی‌شناسی دوگانه‌انگاری که مبنای چنین مفاهیم، تبلیغ، ترویج و اقامی آنهاست حتی اذهان بسیاری از اندیشه‌گران شرقی و این تسخیر کرده است. به گونه‌ای که بسیاری از آنها نیز شرق و غرب را از بیخ و بن و به طرز جوهری یافته‌های جدا یافته می‌دانند! در این نکته که استبداد و خودکامی و بی‌قانونی و بی‌دلی در گذشته بر بخش‌هایی از تاریخ شرق، ایران و آسیا چیرگی داشته است، البته هیچ شک نیست، اما این که آن‌را تنها مربوط به شرق و در ذات، جوهر فرهنگ و تمدن آن بدانیم نارواست و در حکم المسانه‌ها و افسون‌های مدرن! این افسون برای افساد ملل شرقی بارها توسط قدرت‌های استعماری به کار گرفته شده است. برای نمونه در دوره جنبش مشروطه بر افتخار و خروارنگیز ملت ایران شماری از روزنامه انگلیسی، هم‌صدا با بعضی دولت‌مدان انگلیسی، از عدم استحقاق و آمادگی ایرانیان و به طور کلی شرقیان برای نیل به آزادی و دموکراسی سخن می‌گفتند! پیداست که در غیر این صورت استعمار هند، نه توجیهی داشت و نه قابل دوام بود. همچنین در دوره نهفت ملی شدن نفت ایران این فکر به شیوه‌های گوناگون از سوی دولت‌تنگین و رسانه‌های وابسته تبلیغ و تلقین می‌شد که ایرانیان شایستگی و توانایی اداره امور خود را ندارند! یعنی به بلوغ نرسیده‌اند و بنا براین به قیم نیاز دارند!

۱۱- «ایران‌زمین» این اثر خواندنی است: لاکوش، سرژ: غربی‌پهلوی جهان، ترجمه امیرزایی، چاپ اول، ۱۳۶۹.

۱۲- شاید یک نمونه بارز این قضیه این باشد که معمولاً از چند هزار ساله بودن ایران و هویت ایرانی سخن می‌گویند در دانشگاه‌های مان، حتی یک واحد درسی عمومی درباره تاریخ، تمدن و فرهنگ چند هزارساله‌مان نداریم! این در حالی است که در بسیاری از کشورهای جدید و نو پدید تاریخ جزو واحدهای عمومی و الزامی است که همه دانشجویان - حتی دانشجویان خارجی - ملزم به گذراندن آن هستند. حتی در کشوری از کشورهای دانشجویان خارجی پیش از ورود به دانشگاه، از خون مربوط به تاریخ آن کشور گرفته می‌شود و قبل از آن جزو شرایط پذیرش است.